

با سلام و آروزی بهروزی روزافزون برای شما

از دقت نظر و توجه شما ممنونم

### درباره سوال یک:

این که گفته‌ام بین زن و مرد تفاوتی نمی‌بینم، از منظر کمالات انسانی است نه فیزیولوژیک یا عواطف از نظر عواطف و احساسات و برخی فاکتورهایی که در روانشناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد زن و مرد آنقدر متفاوتند که می‌توان یک کتاب در این باره نوشت البته «جان گری» قبلاً این کار را با نوشتن کتاب مردان مریخی زنان ونوسی انجام داده است. آنچه بنده گفته‌ام قابلیت زن و مرد برای طی مسیر رشد و تعالی است که از این نظر تفاوتی ندارند. به این معنا که هر دو، قابلیت رسیدن به قله‌های معرفت را دارند و نیز در وجود هر دو، موانعی برای این امر هست

و نفس و ما سَوِيهَا. فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيهَا

از نظر این نفس تسویه شده ملهم به فجور و تقوی، تفاوتی بین زن و مرد نیست.

### در باره سوال دو

به شما حق می‌دهم که این سؤال برایتان مطرح شده باشد. چرا که لحن بنده در آن پست به گونه‌ای است که گویا با ازدواج کردن، چشم شخص به روی عالم غیب باز می‌شود. حال آن که این گونه نیست. بنده معتقدم برای سالک و کسی که «سودای سربالا» دارد، ازدواج، یکی از شروط لازم (و نه کافی) برای تحقق این معناست.

قبل از پرداختن به ارتباط ازدواج و باز شدن چشم به روی عالم غیب، لازم است اندکی در باره غیب صحبت کنم.

در دیدگاه رایج در بین مردم، آنچه با چشم سر دیده نشود ولی کسانی بتوانند از راه‌هایی خارق العاده به آن پی ببرند غیب تلقی می‌شود. حال آن که این، صحیح نیست و فوق العاده مبهم است. آن غیبی که ایمان به آن، شرط دینداری است، این نیست. مثلاً این که کسی بتواند بدون رفتن به داخل خانه یا انبار، از محتویات آن خانه یا انبار مطلع شود علم غیب نیست. علم غیب آن است که در همان حال که به پدیده‌های عالم خلقت می‌نگرد، باطن آن‌ها را ببیند. نمی‌دانم در باره «عرفان قدرت و عرفان کمال» مطلبی خوانده‌اید یا نه. بنده اولین بار که با این موضوع مواجه شدم، تا مدتی در تردید بودم. چرا که متون سنتی ما (به علاوه خرافات رایج در بین مردم) در اکثر موارد، عرفان و روشن دلی را با سر زدن کارهای جادوگرانه به ما معرفی کرده‌اند. مثلاً به جای آن که گفته شود فلان کس عارف بود چون می‌دانست از کجا آمده و به کجا می‌رود، گفته می‌شود فلان کس عارف است چون ما دیدیم که یک بار دست بر روی قفلی گذاشت و وردی را بر زبان جاری کرد ناگهان قفل، بدون کلید باز شد. چه زیبا گفته‌اند خواجه عبد الله انصاری: اگر بر آب روی خسی باشی اگر بر هوا پیری مگسی باشی. دل به دست آر تا کسی باشی.

آن چیز که ملاک تقوی بیان شده است، عرفان کمال است نه عرفان قدرت. کارهای خارق العاده، تا دم مرگ است.

دانستن راه و چاه پس از مرگ، مشخصه عارفان حقیقی است. مولوی می‌گوید:

جان جمله علم‌ها این است این

که بدانم من کیم در یوم دین.

همچنین پس از داستان فیل در خانه تاریک می‌گوید:

چشم حس همچون کف دست است و بس	نیست کف را بر همه‌ی آن دست رس
چشم دریا دیگر است و کف دگر	کف بهل، وز دیده‌ی دریا نگر
جنبش کف‌ها، ز دریا روز و شب	کف همی بینی و دریا نی؟ عجب!
ما چو کشتی‌ها به هم بر می‌زنیم	تیره چشمیم و در آب روشنیم
ای تو در کشتی تن رفته به خواب	آب را دیدی، نگر در آب آب
آب را آبی است کاو می‌راندش	روح را روحی است کاو می‌خواندش

دقیقاً منظور بنده همین است. ایمان به غیب یعنی ایمان به بیت فوق. و شبیه این تعبیر در جاهای دیگر مثنوی یا دیوان شمس نیز به کار رفته است. مثل نور نور. یا (آفتاب آفتاب آفتاب - من چه می‌گویم مگر هستم به خواب) یا (از همه اوهام و تصویرات دور - نورِ نورِ نورِ نورِ نور)

موسی و عیسی کجا بُد؟ کافتاب	کِشَتِ موجودات را می‌داد آب؟
آدم و حوا کجا بود آن زمان؟	که خدا افکند این زه در کمان؟
این سخن هم ناقص است و ابتر است	آن سخن که نیست ناقص زآن سر است
گر بگوید زآن، بلغزد پای تو	ور نگوید هیچ از آن، ای وای تو
ور بگوید در مثال صورتی	بر همان صورت بچسبی ای فتی

ارتباط با عالم غیب، یعنی نجسبیدن به صورت‌ها و به کشف بی صورت رسیدن

شیر خواره چون ز دایه بگسلد	لوت خواره شد مر او را می‌هلد
بسته‌ی شیر زمینی چون حُبوب	جو فطام خویش، از قوت القلوب
حرف حکمت خور که شد نور ستیر	ای تو نور بی حجب را نپذیر

این بیت هم درخور تأمل است. می‌گوید تو اکنون نور بی حجاب را قابل نیستی. اگر نور بی حجاب بر تو بتابد، چشمانت محو آن می‌شود و از دیدن باز می‌مانی. چرا که هنوز سعه وجودی کافی پیدا نکرده‌ای. از همین روست که حضرت موسی علیه السلام در آغاز پیامبری‌اش از خدا درخواست می‌کند که به او شرح صدر عطا کند. و باید توجه داشت که یکی از نتایج مهم ازدواج (برای کسی که طالب و سالک باشد) بالا رفتن ظرفیت روانی شخص است.

تا پذیرا گردی ای جان نور را	تا ببینی بی حجب مستور را
چون ستاره سیر بر گردون کنی	بلکه بی گردون سفر بیچون کنی
آنچنان کز نیست در هست آمدی	هین بگو چون آمدی؟ مست آمدی؟

هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً ؟

راههای آمدن یادت نماند	لیک رمزی بر تو بر خواهیم خواند
هوش را بگذار آنکه هوش دار	گوش را بر بند و آنکه گوش دار
نی نگویم زانکه تو خامی هنوز	در بهاری و ندیدستی تموز
این جهان همچون درخت است ای کرام	ما بر او چون میوه‌های نیم خام
سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را	زان که در خامی نشاید کاخ را

چون بپخت و گشت شیرین لب گزان  
سُست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن  
چون از آن اقبال، شیرین شد دهان  
سرد شد بر آدمی مُلک جهان

از نشانه‌های باز شدن چشم باطن بین آن است که به طور طبیعی (و نه زور زورکی) میل به این جهان از دل شخص خارج می‌شود.

سخت‌گیری و تعصب، خامی است  
تا جنینی؛ کار خون آشامی است  
چیز دیگر ماند، اما گفتنش  
با تو روح القدس گوید، نی منش  
نی. تو گوئی هم به گوش خویشتن  
نه من و نه غیر من، ای هم تو من

این مصرع «نه من و نه غیر من، ای هم تو من» جزو بیانات بلند و اسرار آمیز مولوی است

همچو آن وقتی که خواب اندر روی  
تو ز پیش خود به پیش خود شوی  
بشنوی از خویش و پنداری فلان  
با تو اندر خواب گفته است آن نهران  
تو (You) یکی تو (Inside) نیستی ای خوش رفیق  
بلکه گردونی و دریای عمیق  
آن توئی (Your selfness) زفت است کآن نُهدد تو (Inside) است  
قلزم است و غرقه گاه صد تو (You) است

کلاً بنده هر جا از غیب، علم غیب، عرفان، روشن دلی و امثال آن سخن بگویم، منظوم عرفانِ کمال، خود شناسی و انسان شناسی است و نه عرفانِ قدرت و کسب قوای خارق العاده که در قیامت به هیچ کاری نمی‌آیند.

به این ترتیب، باز شدن چشم انسان، حداقل دو شرط اساسی دارد که البته می‌توان در قالب یک شرط نیز آن دو را در نظر گرفت. یکی بیرون زدن از دایره «خود، خودخواهی، خود شیفتگی، خود مهم بینی و پندار شخصیت» و دیگری بالا رفتن ظرفیت انسان. ازدواج باعث می‌شود شخص، انسان دیگری را نیز به محدوده زندگی خود راه دهد و آن محدوده را قدری گسترش دهد. این کار، خود، قدمی است برای بیرون زدن از دایره خودخواهی‌ها.

از دیگر سو، پذیرفتن مسئولیت‌های خانواده و سختی‌های آن، بخصوص عدم هماهنگی سلیقه زن و شوهر، باعث می‌شود که شخص (در صورت صبوری کردن و برخورد کریمانه با خانواده) روز به روز ظرفیت روحی بالاتری پیدا کند. این مطلب تا آنجا اهمیت دارد که بنده، گاهی اوقات در ارائه مشورت به جوانان، مرد می‌شوم که بگویم یک همسر همسان اختیار کنند یا یک همسر غیر همسان. البته مطلب را به همین صورت برایشان باز می‌کنم. می‌گویم اگر اهل مبارزه و چالش (به معنای مثبت آن). یعنی آمادگی مواجهه با هر چیز جدید را داشتن) هستی، اصراری نداشته باش که همسرت همسان تو باشد. همه تفاوت‌های تو و او، باعث رشد شما خواهد شد. اما اگر در خود این توان را نمی‌بینی که در برابر اختلاف سلیقه و اختلاف نظر تو و همسرت، صبوری، آرامش و کرامت به خرج دهی و او را به بهترین صورت‌ها با خود همراه کنی، تا آنجا که می‌توانی همسری همسان با خودت برگزینی. (و البته یک زندگی معمولی و بدون چالش خواهی داشت و همین‌ی که هستی می‌مانی.)

در این باره، داستان زندگی شیخ ابوالحسن خرقانی، عارف قرن چهارم، که در مثنوی آمده است و در آن صبر بر آزارهای زبانی و اخلاق تند همسر مطرح است و نیز داستان تحول یکی از شاگردان آیت الله قاضی طباطبائی که در کتاب صلح کل آمده

است در خور توجه است. همچنین دکتر وین دایر در برخی از آثار خود، از همسر خود تشکر می‌کند که با مخالفت‌های خود، زمینه رشد معنوی او را فراهم کرده است. ممکن است کسی بگوید: زندگی، برای افراد مجرد هم چندان بدون مشکل نیست که در آن نیاز به صبر و برخورد کریمانه نباشد. پس بدون ازدواج هم می‌توان به رشد و تعالی رسید. این سخن منطقاً درست است. اما ازدواج مانند کاتالیزوری، سرعت این سیر را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود شخص با موارد بیشتری از لزوم برخورد کریمانه مواجه شود و در نتیجه (اگر اهل سلوک باشد) زودتر به پختگی لازم برسد. دردها و فشارهایی که ازدواج و مسئولیت‌های آن به دنبال دارد (در کنار مشاهده و حس لذت‌ها و زیبایی‌های آن) شخص را به سوی این باور سوق می‌دهد که «بیرون چیز چندان تغییر نمی‌کند. من باید عوض شوم. نگاه من باید تغییر کند» و این یکی از شروط اساسی برای باز شدن چشم باطن انسان است.

به این مطلب هم عنایت دارید که این همه خیرات و برکات که در ازدواج نهفته است، ریشه در حرمت یا صعوبت طلاق دارد. ما هر ارتباطی را که به میلمان نباشد، می‌گسلیم. جز رابطه ازدواج که گسستن آن در حد غیر ممکن، سخت است. به این ترتیب وقتی شخص، از بیرون ناامید شد به فکر می‌افتد که از درون تغییر کند و این سرآغاز سعادت اوست. البته متأسفانه افراد بشر آن قدر پوست کلفت و چشم سفیدند که بسیاری از آن‌ها، وقتی دیدند طلاق ممکن نیست، به جای آن که بروند آدم بشوند، شرایط طلاق عاطفی را فراهم می‌کنند. پس خداوند حق داشته است بگوید:

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ. و یا كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنَفِرَةٌ. فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ

## زیبایی در زن تجلی کرده است

یکی دیگر از نتایج ازدواج (البته برای مردان سالک) این است که شخص را با جنبه‌ای از جهان خلقت مواجه می‌کند که گویا نماینده بهشت در زمین را ملاقات می‌کند. گویا یک هلوی بدون پوست و بدون هسته در برابر شما قرار می‌گیرد که هم عطر آن و هم زیبایی آن و هم مزه خوب آن و هم لطافت و آسیب پذیری آن (و عدم مناسبت با فضای جهنمی این دنیا) در برابر شما قرار می‌گیرد. برای مردان که معمولاً با خشونت منفی و قهر و غلبه، امور خود را به پیش می‌برند، لازم است در برابر زیبایی زن قرار گیرند تا بلکه از خشونت ایشان کاسته شود.

البته یک شرط کلی برای همه آنچه در بالا گفتم و در ادامه خواهم گفت این است که شخص «سودای سربالا» داشته باشد. اگر کسی دغدغه رشد نداشته باشد، در زیبایی زنان، جز شهوت جنسی چیزی نخواهد دید و از خشونت او کاسته نخواهد شد. برای آن کس که به دنبال رشد و تعالی باشد و «سودای سربالا» داشته باشد، هر امر زیبایی می‌تواند باعث تلطیف او و خروج از فضای تاریک جهنم دنیا شود.

هنر، برای کسی که دغدغه رشد داشته باشد، باعث باز شدن چشم باطن می‌شود. زن را می‌توان یک اثر هنری دانست که دست نگارگر خالق آن را ایجاد کرده است و در این زمینه، کسی که خود را با این اثر هنری، به طور بی‌پرده و عریان مواجه می‌کند، می‌تواند به درک تازه‌ای از زیبایی برسد.

اصولاً یکی از نشانه‌های سلامت روح، توان درک زیبایی در همه اشکال آن است. در هنرهایی مثل خط و نقاشی و عکس، چشم شما بهره می‌برد و در موسیقی، گوش شما حال آن که در زن، می‌توان چند زیبایی مختلف را همزمان دید و شنید و بوئید و لمس کرد.

این نکته را هم در حاشیه یادآوری کنم که یکی از راه‌های کاستن از فضای تنش آلود فعلی، تلاش برای وارد کردن هر چه بیشتر زیبایی‌های اصیل به زندگی مردم است. زیبایی باید یک اصل تلقی شود نه یک امر زینتی و تجملاتی (به معنایی که امروز کلمه تجملات را به کار می‌بریم). در بیرون باید تلاش شود زندگی ما، با زیبایی طبیعت نزدیک شده از حصار آهن و سیمان به در آیم و از درون نیز چشم زیبا بین خود را باز کنیم و روز به روز آن را تقویت کنیم. این نکته که در حاشیه گفتم خود می‌تواند موضوع بحث جداگانه‌ای باشد.

ممکن است گفته شود در ارتباط نامشروع با جنس مخالف نیز شخص با زیبایی زن مواجه می‌شود. در این باره، تفاوت ازدواج و ارتباط بی‌قاعده با جنس مخالف، آن است که در ارتباط بی‌قاعده، اولاً شخص با تمام جنبه‌های زیبایی زن و مادر که در طول یک زندگی خود را نشان می‌دهد (و نه در طی چند ساعت) مواجه نمی‌شود و ثانیاً شخص، بدون این که مسئولیت عمل و انتخاب خود را پذیرفته باشد، به ظاهر از مواهبی بهره‌مند می‌شود که به واقع استحقاق آن را ندارد. در نتیجه اگر این روند ادامه یابد و فراگیر شود، جامعه به تباهی کشیده خواهد شد.

یکی از سوالات مطرح برای انسان این است که چرا خداوند، بشر را از همان ابتدا در بهشت نهایی نیافرید؟ پاسخ این سؤال را می‌توان در این مطلب جست که آدمی زمانی می‌تواند در بهشت بماند، که آن بهشت، نتیجه انتخاب‌های خود او باشد. به عبارت دیگر، خود او بهشتی شده باشد نه آن که او را در جایی به نام بهشت قرار دهند. کسی که خود، بهشتی نشده باشد، هر جا او را قرار دهند، آن جا برایش جهنم است. تأمل در مطلب فوق، یعنی بهره بردن با پرداخت هزینه واقعی آن و بهره بردن دزدانه و بدون پرداخت هزینه واقعی آن، می‌تواند به پاسخ این سوال کمک کند.

---

یک مطلب حاشیه‌ای دیگر نیز قابل طرح است که آن نیز می‌تواند موضوع بحث جداگانه باشد. و آن این که در حرمت ارتباط نامشروع، باید به این مطلب توجه داشت که معمولاً در این گونه روابط، چند گناه همزمان اتفاق می‌افتد. دروغ و فریب، اعمال خشونت، تجاوز به حقوق قانونی نزدیکان زن، نادیده گرفتن حق زن در حین و پس از ارتکاب عمل ناروا، نادیده گرفتن قوانین پذیرفته شده به وسیله عموم مردم و برخی گناهان دیگر. هر قدر که شخص در مسیر رسیدن به خواسته‌های نفسانی‌اش، حدود بیشتری را زیر پا گذاشته باشد، گناه او بزرگتر است و تأثیر آن در تیره کردن قلب شخص بیشتر.

---

### در باره ارتباط جنسی

از آن جا که مسائل جنسی در هاله‌ای از قبح و زشتی پوشیده شده‌اند، ما به ارتباط جنسی نگاه درستی نداریم. شاید بسیاری از ما، به این مسئله، با چشم نیمه باز نگاه می‌کنیم. همچنان که به موضوع پول و ثروت با چشم نیمه باز نگاه می‌کنیم. از یک طرف

لذت و جذابیت آن برایمان غیر قابل چشم پوشی است و از طرف دیگر، آن را کاری زشت و در خور پوشاندن می‌دانیم. کافی است دقت کنیم که کلمه عار یعنی ننگ و سرشکستگی و عورت یعنی آنچه مایه عار است! اگر کسی بیاید مسائل بلند معرفتی را با مسائل جنسی به هم مربوط کند، او را در بهترین حالت نادان یا هوسران معرفی می‌کنند و در حالت بدتر، او را توطئه‌گری می‌دانند که قصد دارد با طرح مسائل جنسی ایمان! جوانان را هدف قرار دهد.

اکنون بنا ندارم بگویم این خوب است یا بد یا آن که باید آن را تغییر داد یا همین گونه پذیرفت. گمان من آن است که ما، در شرایط متعادلی از این نظر نیستیم. چرا که پیامبر ما (ص) هیچ ابائی نداشت از این که دیگران مطلع شوند او با همسر خود نزدیکی داشته است و غسل کرده و اکنون رطوبت موها یا لباس او، نتیجه غسل است.

روی سختم با شما و دوستانی است که حاضرند از قشر بگذرند و بدون پیش داوری‌های موهوم به نظاره واقع بپردازند. وقتی زن و مردی با هم در می‌آمیزند، تنها نباید آن را به دید یک کار حیوانی صرف نگاه کرد. نظر بنده آن است که حتی عمل جنسی حیوانات را هم نباید با دید یک عمل پست نگاه کرد چه رسد به آمیزش زن و مرد. به طور کلی در ارتباط جنسی، می‌بینیم که یک جنس (در اکثر حیوانات جنس نر) به سوی جنس دیگر جذب می‌شود. اگر ما چشم خود را باز کنیم (نیمه باز نه. باز باز) و این «جذب شدن» را به دقت مشاهده کنیم و مانند ناظری که از بیرون شاهد ماجراست، از خود بپرسیم چرا من جذب می‌شوم؟ چرا هر جنسی به سوی جنس مخالف خود جذب می‌شود؟ همین سؤال و ماندن و تأمل در آن، کافی است که شما را به حیرت ببرد. پی برید که انگار این شما نیستید که همه کاره بدن و روانتان هستید. کس دیگری در کار است که عنان اختیار شما به دست اوست.

والله آن خدائی که در نزول باران، ابرها را به هم می‌پیچاند و رعد و برق ایجاد می‌کند و باران می‌باراند و از زمین گیاهان را بر می‌آورد، همان خدائی است که در لحظه انزال، زن و مرد را در هم می‌پیچاند از آسمان مرد بر زمین زن، باران نطفه می‌باراند و از آن زمین، گیاه طفل را راهی عالم خاک می‌کند. و این همان خدائی است که در هنگام نماز، خود را در برابر او خاضع کرده می‌گوئیم: الله اکبر.

یک موحد، خدا را در همه عرصه‌ها حاضر می‌بیند. برای چنین کسی عمل جنسی، یک عمل کثیف نیست. بلکه واقعه‌ای شکوهمند مثل وزش یک طوفان است. همچنان که برای سلامت و ادامه حیات بر روی کره خاک طوفان لازم است، در روابط بین انسان‌ها نیز این طوفان لازم است. این طوفان نیز مانند آن طوفان، در مواردی، خرابی به بار می‌آورد. اما در مجموع، واقعه شکوهمندی است.

باز دقت در این سؤال که چرا انسان‌ها به سوی یکدیگر جذب می‌شوند؟ چرا از بودن در کنار یکدیگر (صرف نظر از عمل جنسی) لذت می‌برند و از تنهایی گریزانند؟ دقت در این سؤال، می‌تواند ما را به این درک نزدیک کند که همه ما یک نفر هستیم. از آنجا که روح، به ابدان متعدد تعلق گرفته است، احساس چندگانگی و تفرقه می‌کنیم. اما با در کنار هم بودن، به احساس یگانگی نزدیک می‌شویم.

به این نکته هم توجه داشته باشیم که همه لذت عمل جنسی، ناشی از وضعیت خاص ابدان نیست. بلکه احساس یکی شدن که در این عمل وجود دارد نیز مشدد این لذت است. این گرایش به یکی شدن، برای سالک می تواند عامل یکی کردن تفرقه ها و رسیدن به جمعیت خاطر درونی باشد.

نمی دانم پیش از این هم در جایی این مسائل را با این نگاه مورد توجه قرار داده بودید یا نه. اگر این نگاه برایتان تازگی دارد، بر روی آن تأمل کنید. شاید به بیش از آنچه بنده ذکر کردم برسید.

---

## صداقت و شفافیت

یکی از شرایط لازم و غیر قابل انکار برای ورود شخص به زمره کروبیان، این است که با خود و دیگران صداقت و شفافیت داشته باشد. در این زمینه نیز برای آن کس که «سودای سربالا» دارد، ازدواج کمک می کند به تحقق این امر. البته در قالب یک نمونه که می تواند با در نظر گرفتن شرایط، به سایر افراد و موقعیت های زندگی نیز سرایت داده شود. توضیح آن که تا قبل از ازدواج، کسی در زندگی شخص نیست که از تمام جزئیات حیات فردی شخص با خبر شود. اما وقتی که پای همسر به میان می آید، شخص، عملاً می پذیرد که کسی دیگر نیز از آنچه که او تا کنون آن را مخفی می کرده است، با خبر شود. این، خود زمینه ای است برای آن که شخص، جرأت پیدا کند برای آن که سایر عیوب خود را نیز (بسته به شرایط) آشکار کند و دائماً در سدد نمایش بازی کردن و پوشاندن عیوب خود نباشد.

صاف و صادق بودن و اهل مخفی کاری و نمایش نبودن آن قدر اهمیت دارد، آن قدر در مسیر عرفان مهم است که گروهی از صوفیه را بر آن داشت که برای مبارزه با «ظاهرسازی» دست به کارهایی بزنند که دیگران ایشان را مورد ملامت قرار دهند و ایشان هیچ دفاعی از خود نکنند. به این ترتیب فرقه ملامتیه شکل گرفت. گرچه نمی توان کار ایشان را به طور کامل تأیید کرد اما این، نشان دهنده اهمیت موضوع است و هر کس که نتواند ملامت ملامت گران را به جان بخرد، نمی تواند در مسیر عرفان و تکامل به پیش رود. پس هر چیز که قدمی ما را به سوی شفافیت سوق دهد برای ما مغتنم است. ازدواج قدم مثبتی است در این راستا.

شاید این مثال قدری مطلب را برساند: اگر در طول سال روزه هیچ روزی حرام نبود، این امکان وجود داشت که برخی افراد کل سال را روزه بگیرند و این «صیام عام» به جای افزودن عبودیت ایشان، این خود بزرگ بینی را به وجود آورد که «من آنم که کل سال را روزه بوده ام» لذا شارع مقدس گفته است در جاهایی تو موظف هستی افطار کنی. تا معلوم شود روزه تو به فرمان انجام می پذیرد و افطار تو نیز به فرمان. این، به عبودیت نزدیک تر است. بر همین قیاس، وقتی شخص، آنچه را از همگان مخفی می کرده است، در جایی و برای کسی آشکار می کند، به تواضع نزدیک تر می شود. چرا که به این ترتیب حداقل در نزد یک انسان دیگر، با عمل خود اذعان و اعتراف کرده است «من نیز مانند همه انسان های دیگر» این اعضای خاص را در بدنم دارم و لذا برتری بر دیگران ندارم.

کسی را می شناسم که خود را از ازدواج و مواهب آن بی بهره کرده است به چند دلیل. که یکی از دلایل آن به مطلب فوق برمی گردد. این شخص در زندگی خود، بسیار اهل مخفی کاری است تا جایی که در موارد متعدد، این مخفی کاری، منجر به رفتارهای منافقانه شده است. از آنجا که اگر ازدواج کند، حداقل باید برای یک نفر، وجود عریان خود را به نمایش بگذارد، همواره از ازدواج طفره می رود و هر کدام از مواردی را که برایش مطرح شده اند به صورتی رد کرده یا می کند. منظور از وجود عریان، تنها عریانی بدن نیست. بلکه ظاهر شدن رذائل اخلاق نیز هست. یک دوست روحانی گرانقدر در ایام دانشگاه به ما می گفت اگر می خواهید ببینید «عادل» هستید یا نه ببینید آیا همسر شما حاضر است در نماز به شما اقتدا کند یا نه. این به آن جهت است که در خانه، رذائل اخلاقی شخص آشکار می شود.

حالا در بین این مطالب جدی! این خاطره را هم از رضا کیانیان (بازیگر تلویزیون و سینما) بشنوید:

رضا کیانیان گفت و گویی با ماهنامه صنعت سینما کرده و در بخش هایی از این گفت و گو، گفته خاله و شوهر خاله او بسیار تعارفی هستند و تا آخر عمر در نهایت ادب به هم تعارف می کردند. مثلاً وقتی خاله ام می خواست جلوی شوهر خاله ام چای بگذارد شوهر خاله ام می گفت چرا زحمت می کشید؟ یا خاله ام می گفت قند بیاورم برایتان یا نبات؟ شوهر خاله ام می گفت: راضی نیستم خودم بر می دارم.

کیانیان در ادامه گفته: دوستی می گفت عمه و شوهر عمه من هم در تمام عمر همین قدر تعارفی بودند. من زمانی از عمه و شوهر عمه ام پرسیدم: حاج آقا! با این همه ادب و تعارف شب زفاف چه کردید؟

گفت: من و عمهات را بردند حجله و در را قفل کردند. عمهات آن سمت نشست و من سمت دیگر. رختخواب هم پهن بود. اما هیچ کدام جرأت نداشتیم به هم نگاه کنیم. بعد از یک ساعتی عزمم را جزم کردم. رفتم به سمت عمهات و روبنده اش را برداشتم. عمهات آنقدر خجالت کشید و قرمز شد که من نفسهایم به شماره افتاد و به جای خودم برگشتم. یک ساعت دیگر گذشت و من عزمم را جزم کردم و این بار کنارش نشستم و گونه او را بوسیدم. عمهات هم می گفت: قربون لب و دهنشون چرا زحمت می کشید؟

---

## تولد فرزندان؛ ما، یکی هستیم

مطلب دیگری که آن نیز می تواند شخص را به دید متعالی رهنمون شود، دقت در این موضوع است که حاصل ازدواج، فرزندان هستند که در پیش چشم والدین، از موجوداتی ناتوان، به انسان هایی بالغ بدل می شوند. به خاطر دارم که بارها در مواقع مختلف در چهره و اعمال فرزندانم تأمل می کردم و این آیه شریفه را بر زبان می آوردم:

هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً؟

آیا روزگاری بر انسان نگذشت که چیز قابل ذکری نبود؟

این که بینی چگونه ناچیزی به چیز قابل ذکر و غیر قابل انکار بدل می شود چشم دلت را باز می کند.



شاید گفته شود اینها را شخص، در دیگران هم می‌تواند ببیند. لزومی نیست حتماً خود تجربه کند. در پاسخ باید گفت:

**گر بود در ماهی صد نوحه گر آه صاحب درد را باشد اثر**

تفاوت میان دیدن در نزد دیگران و چشیدن در نزد خود، تفاوت علم حصولی و حضوری است.

مطلب مهم و بلکه بسیار مهم دیگر که تجربه آن در ازدواج هست و برای صعود به آسمان ضروری است، پیدا کردن درکی است از هم ریشه بودن همه انسان‌ها. حقیقت (در یک نگاه ویژه) آن است که خداوند، تنها یک بشر را آفریده است و یک بشر را مورد خطاب قرار داده است و یک بشر، در دینا، مسیر به سوی قیامت را طی می‌کند تا به خدا برسد. اما یک انسان عادی، چطور می‌تواند این بیان را با دیدن هفت میلیارد انسان بر روی زمین و میلیون‌ها انسان مرده در سال‌های قبل، با هم جمع کند؟ وقتی که شخص، به عنوان یک ناظر، پدر و مادر خود یا همسرش را در **فرزندان** خود زنده می‌بیند، آماده می‌شود تا به درک بیان فوق برسد. به بیان دیگر می‌بیند که در واقع، انسان، نمی‌میرد تنها لباس خود را عوض می‌کند. (نه به آن معنا که شخص پس از مردن و خارج شدن از لباس خاک، لباس برزخی اختیار کرده به حیات خود ادامه می‌دهد که آن، در جای خود درست است. بلکه به این معنا که انسان، در بدن‌هایی جدید به حیات خود در کره خاک ادامه خواهد داد.)

مردن پدر بزرگ من یعنی این که زیستن انسان، در این لباس به سرانجام خود رسید و من و پدرم باید آنچه را او از زندگی دریافت، چراغ راه خود کنیم. همچنین مردن پدر من یعنی این که انسان، زیستن در این لباس را هم تجربه کرد و اکنون آماده است تا زیستن در لباس‌های تازه‌تر (یعنی نسل‌های بعدی) را تجربه کند. به همین قیاس وقتی من بمیرم، یک تجربه از تجربه‌های زیستن انسان بر روی خاک به سرانجام رسیده است. باید تجربه خود را به نسل‌های آینده منتقل کنم و آرام بگیرم. (از این دیدگاه وقتی به کتاب هشتم مصفا می‌نگرم که اسم آن را گذاشته است «نامه‌ای به ندیده‌ام» این نام گذاری را به او آفرین می‌گویم)

البته در اینجا نیز، این اثر ازدواج، برای کسی است که جوایب باخبر شدن از رازهای آفرینش باشد. برای آن کس که به ظاهر حیات اکتفا می‌کند، همه این‌ها، ریسمان و آسمان به هم بافتن است.

**چشم دریا دیگر است و کف دگر کف بهل، وز دیده‌ی دریا نگر**

وقتی که شعر معروف سعدی بر روی اسکناس‌های ده هزار تومانی نقش بست، برخی گفتند این قرائت صحیح نیست و صحیح آن، این است:

**بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند**

به ایشان جواب داده شد که تعداد بیشتری از متون تاریخی می‌گویند:

**بنی آدم اعضای یک دیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند**

اگر این دوستان ما در واحد چاپ اسکناس، خود به حقیقت این مطلب رسیده بودند (و محقق بودند نه مقلد) درک کرده بودند که آنچه واقعیت دارد قول اول است. حتی اگر سعدی به قول دوم قائل باشد. بنی آدم اعضای یک پیکرند. یعنی یک پیکره

واحد بی نام نشان هست که برای نام بردن از آن، آن را انسانیت می‌نامیم. تک تک انسان‌ها سلول‌های این پیکره واحد هستند. همچنان که آن سی مرغ در منطق الطیر عطار، در نهایت دریافتند که سیمرغ خودشانند.

---

## مطلب سوم:

در باره این که چرا گفته‌ام اگر طالب لذت این جهانی، ازدواج نکن.

شاید در اعصار گذشته، شرایط جوامع به گونه‌ای بود که ازدواج، علاوه بر فراهم آوردن امکان رشد معنوی، زندگی زمینی افراد را هم شیرین‌تر می‌کرد اما امروزه در بسیاری از شهرها، این گونه نیست. و دقیقاً به همین دلیل است که سن ازدواج نسبت به سالیان و اعصار گذشته بالاتر رفته و میزان طلاق بسیار زیادتر شده و در برخی کشورها آمار ازدواج رسمی پائین آمده است. بنابراین این ازدواج برای کسی بدون تنش یا کم تنش خواهد بود که از ابتدا هدف خود از ازدواج را مشخص کرده باشد و بداند به دنبال چیست.

امروزه به وضوح در زندگی بسیاری از انسان‌ها (چه مجرد و چه متأهل) می‌توان این را دید که:

یعلمون ظاهراً من الحیات الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون.

به گونه‌ای زندگی می‌کنند که انگار اصلاً قیامتی در کار نیست. برای چنین افرادی که همه خواسته‌هایشان با پول قابل تامین است، چه انگیزه‌ای برای ازدواج هست؟

اگر خاطر شریفتان باشد در نامه قبل اشاره‌ای داشتم به مثال «لانه زنبور». ازدواج، شکلی از دست در لانه زنبور کردن است. یعنی شخص به اختیار خود، خود را در یک شرایط سخت‌تر از شرایط فعلی می‌اندازد. البته باید خدا را شاکر بود که اکثر جوانان، درس ازدواج، هیجان زده شده گمان می‌کنند با ازدواج به زندگی دنیائی بهتری می‌رسند. حال آن که اگر صرف تمتع در دنیا مطرح باشد، مجرد، آسان‌تر از تأهل است.

---

اگر در جایی زیاده گوئی کرده توضیح و اوضحات دادم یا آن که خلاصه گفتم و مطلب را ناتمام گذاشتم عذر خواهی می‌کنم. به تدریج که مکاتباتمان فزونی یابد، سنجیده تر عمل خواهم نمود. از این که وقت شریف خود را گذاشته به مطالعه همت گماشتید ممنونم.

پیشاپیش قدردان نظرات انتقادی یا اصلاحی شما هستم.

با آروزی خیر و برکت برای شما و خانواده گرامیتان.